

سید محمد علی جمالزاده - ژنو

## فردوسی و شعر او

باتفاق اهل ادب و انصاف استاد مجتبی مینوی از محققان طراز اول ایران است و کتاب **فردوسی و شعر او** استوارترین و دقیق‌ترین تحقیقی است که در احوال و اشعار فردوسی شده است، و بحق از انجمن آثار ملی مخصوصاً از حضرت تیمسار سبهد آقاولی باید ممنون بود که با انتشار چنین آثاری به ادب و فرهنگ ایران خدمتی بدین پایه ارجمند تمهید می‌فرمایند.

مجلهٔ **ینما** در انتقاد تحسینی این تألیف بی‌مانند مجالی می‌جست و سپاس بسیار است که راهنما و پیشرو نویسندگان، استاد بزرگوار سید محمد علی جمالزاده - بسی برتر و دقیق‌تر - حق موضوع را ادا کرده، و نیز از انجمن آثار ملی سپاسی دیگر است که انتشار آن را در مجلهٔ **ینما** اجازت فرمود.

باهتمام انجمن آثار ملی تألیفاتی دیگر در بارهٔ شاهنامه امسال انتشار خواهد یافت و امید است که در بارهٔ هر یک از آنها نیز جمالزاده و دیگر محققان اظهار نظر فرمایند، مگر این تألیفات و تحقیقات مواد و مقدمه‌های باشد در چاپ شاهنامه‌ای بسیار دقیق و صحیح و معتبر و مستند. ان شاء الله،

### مجلهٔ **ینما**

مقام محترم ریاست هیئت مدیره انجمن آثار ملی، حضرت آقای تیمسار سبهد آقاولی مد ظلّه العالی - طهران

پژوهش‌های ادبی و مطالعات فرهنگی

با نهایت توقیر و احترام و امتنان وصول کتاب مستطاب «فردوسی و شعرا» را بقلم فاضل و محقق محترم آقای استاد مجتبی مینوی بعرض عالی می‌رساند. شاید انتظار داشته باشید که حسب‌المعمول چیزی در بارهٔ این کتاب بعرض برساند. این نوع اظهار نظر انتقاد نام دارد و بدبختانه بطوری که دوست گرانمایهٔ من آقای استاد احسان یارشاطر که بفکر سلیم و طبع مستقیم و استوار شناخته شده در مقالهٔ خود که «شجاعت مایهٔ کار منتقد است» عنوان دارد تشریح نموده است «در هر انتقاد پس از دانائی و انصاف آنچه مایهٔ کار منتقد است شجاعتی است که ویرا بسخن گفتن دلیر میکند اما در کشوری که مردم از دیر باز حق گفتن را اگر بر حسب آزدن خاطر می‌شود دور از خردمندی شمرده‌اند کوشش در رایج ساختن انتقاد صریح خود را بدشواری افکندن است ۱».

۱ - «خواندنیها» (شمارهٔ ۲۷ فروردین ۱۳۴۷) بقل از «راهنمای کتاب» (این شماره «راهنمای کتاب» هنوز برای نگارنده بژنورسیده است).

راقم این سطور ادعای دانائی ندارد و در طی زندگانی خود زهر خامی را هم که چه بسا بصورت شجاعت جلوه مینماید مکرر چشیده است و بحکم مارگزیده از ریسمان سیاه هر اسان است، زیاد رغبتی بانتقاد برایش باقی نمانده است چیزی که هست همواره تا جائی که برایش مقدور بوده سعی داشته است که زیاد از انصاف بدور نیفتد و خوشبختانه امروز بادوست دانشمند قدیمی خود آقای استاد مجتبی مینوی سروکار دارد که خود در این نوع کارها مورا سفید ساخته است و از پیشقدمان زمره اول فن انتقاد ادبی و تاریخی بشمار میرود .

چنانکه البته بر خاطر شریف معلوم و آشکار است و احتیاجی بتذکره و امثال من ندارد که نگارشات ۱ این استاد گرامی همواره دارای شش صفت و خاصیت مهم بوده و هست که هر يك از آن مزایای ششگانه بجای خود حایز اهمیت بسیار و بحق سزاوار تجعید و تکریم است .

**اولا** - آنچه از قلم ایشان تراوش میکند بر ما معلوم است فصیح و سلیس است و از لحاظ قواعد لسانی و قوانین صرف و نحوی درست و استوار است و بخوبی میتواند برای جوانان امروزی ما که بدبختانه چه بسا در نوشتن فارسی چنانکه شاید و باید از عهده بر نمیآیند نمونه و سرمشق باشد .

**دوم** - در تحریرات ممزی الیه بطور عموم مطالب و معانی مستند و منطقی است بطوریکه اگر خواننده بی غرض و با انصاف باشد سرانجام آنها را می پذیرد و زیاد برای او جای بحث و ایراد باقی نمی ماند .

**سوم** - چون فکر و رأی و نظر آقای استاد مینوی بطور عموم نتیجه يك سلسله استدلالهای ذهنی است و از زمین تفکر و دقت و مطالعه دامنه دار و عمیق روئیده و سر بر آورده است و باسانی بر خواننده مشهود میگردد که سرسری و سطحی و باصطلاح « دیمی » نیست و موده رسیده صغری و کبراهای ممتد دقیق است و ازین لحاظ باصطلاح ما اسفهانها میتوان گفت که سق استاد را با منطق برداشته اند عموماً مؤثر واقع میگردد و بی نتیجه و بی حاصل نمی ماند .

**چهارم** - مقدار معتنا بهی از نظریات و عقاید و آرائی که در مقالات و رساله ها و تألیفات دیگر ایشان مذکور گردیده است جنبه شخصی و صبغه اختصاصی و اجتهاد دارد و تقلیدی نیست که « چون بصرها چنین گفته اند ما نیز چنین گوئیم » باشد و بقول فرنگیها میتوان مینوی را رویهمرفته « ننگر میست ۲ » توصیف نمائیم یعنی راه خودش را میرود و حرف خودش را میزند و بی ادبی میشود . خر خودش را میراند و چندان اعتنائی باقوال و آراء رایج و بی اساس ندارد و ازینرو ناچار مخالفینی برای خود می تراشد چیزی که هست البته هر کس بخواهد مت شکن و کاسر الاصنام باشد و درصدد برآید که پرده زبان بخش وهم و پندار را از جلودیدگان ما بر طرف سازد و حقایق و معانی علمی و تاریخی و ادبی تازه و بی سابقه ای ( یا کم سابقه ای ) را بر ما معلوم و مکشوف سازد ناچار مخالفینی پیدا خواهد کرد ولی در این نوع موارد باید گفته

۱ - جمع بستن کلمه فارسی بعربی کار خوبی نیست ولی این کلمه باندازه ای از مدتها بدینطرف معمول و مرسوم گردیده است که بصورت يك کلمه فارسی در آمده است و نباید زیاد در استعمال آن تردیدی بخود راه داد .

آن حکیم فرنگی را بخاطر آورد که فرموده « بیچاره کسی که در این دنیا هیچ دشمن و مخالفی نداشته و همه دوست او باشند ».

پنجم - آثار قلمی استاد مینوی عموماً آموزنده و کاشف عوالم تازه است که بر بسیاری از خوانندگان مجهول و مستور بوده است و لهذا حکم خوان فیضی را دارد که ولو پاره‌ای از غذاهای آن تلخ و گاهی ناگوار هم باشد همواره مقوی و آموزنده و جان‌پرور است ششم - صفت شجاعت و شهامت قلمی مینوی نیز مستوجب تحسین است و اگر ما معتقد باشیم ( چنانکه راقم این سطور بطور جزم و یقین اطمینان و اعتقاد و ایمان دارد ) که برای اصلاح جامعه گفتار و پند و اندرز بمراتب کمتر از کردار و رفتار مؤثر است و بدون هیچ شك و تردیدی دوسد گفته چون نیم کردار نیست ، و در زمینه اخلاق جوانان ما ( و البته پیران هم ) احتیاج مبرم به سرمشق و نمونه دارند وجود اشخاصی چون استاد مینوی را باید مؤثر و مغتنم شمرد و حتی چنانکه گاهی بگوش میرسد اگر احياناً پاره‌ای خشوقتها در بیان و بنان ایشان مشاهده گردد باید آنرا زائیده تندی احساسات و غلیان وحدت عواطف ایشان بحساب آورد و زیاد ایرادی برایشان وارد نساخت که کاسنی و لو تلخ باشد از بوستان است .

پس از این مقدمه شاید دیگر لزومی نداشته باشد که بگویم از دریافت داشتن چنین کتابی بسیار ممنونم و آرزو میکنم که « انجمن آثار ملی » ، « ۱ » هر روز در کارهای سودمند و پر ارزش خود توفیق بیشتری داشته باشد

## قسمت اول

« در کتاب « فردوسی و شعر او » در فصل اول ( صفحه ۱۲ ) این عبارت :  
 « بعضی از متأخرین در صدد برآمده‌اند که برخی از حوادث مذکور در « شاهنامه » و مربوط به پیشدادیان و کیان را بر وقایع تاریخی یا افسانه‌ها و داستانهای مربوط بدوره هخامنشیان منطبق کنند و بدین طریق چند تنی از شاهان هخامنشی را نیز با شاهان داستانی که موضوع آن پیشامدهای شبیه هستند یکی بشمارند ولیکن جمشید و فریدون و کاووس و امثال ایشان از اشخاص اساطیری آریائی و مشترک بین ایران و هند هستند و بنابراین متعلق اند بدوره‌ای قبل از آنکه قبایل آریائی متفرق گردیده و بجانب هند و ایران مهاجرت کنند ، مرا بیادیکرشته از مقالات مفصل و دامنه‌داری انداخت که در یکی از روزنامه‌های معتبر و گرانمایه فارسی مدت مدیدی است انتشار مییابد و صاحب مقالات که مرد مطلع و صاحب قلمی است سعی دارد که شرح زندگی و وقایع سلطنت یکایک این پادشاهان را چنانکه پنداری حوادث تاریخی مسلم هستند شرح بدهد در صورتیکه خاورشناسان نامی و از آن جمله دانشمند نامدار آلمانی نولدکه که کتاب « حماسه ایرانی » او حتی بزبان فارسی هم سالیان دراز است بترجمه و طبع رسیده

(۱) آیا من اشتباه میکنم و یا فی الواقع دوست قدیمی محترم و گرانمایه من حضرت آقای دکتر عیسی صدیق اعلم معاون « انجمن آثار ملی » هستند . در هر صورت این مرد عزیز نیز که عمر خود را در راه معارف و مدارس و علم و فرهنگ مصروف داشته است از نمونه‌های بارز خدمتگراری و درستی و پایداری و پاکدامنی است . خدا امثال و نظایر او را زیاد کند.

است ۱ تا حد مقدور این مطالب را حلاجی کرده اند. خلاصه کلام آنکه آنچه در «شاهنامه در باره پیشدادیان و کیان آمده است جنبه تاریخی ثابت و مسلمی ندارد ( شاید پاره‌ای از آنها در آینده با تحقیقات دامنه‌دار علمی دقیق و عمیقی تا اندازه‌ای جنبه تاریخی بیشتری هم پیدا کند) و نباید آنها را بصورت وقایع تاریخی معرفی نمود و نباید فراموش کرد که با احتمال قوی خود فردوسی هم بدین نکته واقف بوده است چنانکه در موقع اشاره بایات دقیقی که آنها را در «شاهنامه» آورده است از «فسانه» سخن رانده و فرموده است ( هر چند این را دلیل قطعی هم نتوان شمرد ) که :

« فسانه کهن بود و منشور بود .»

راقم این سطور که بهیچ وجه ادعای تاریخ‌دانی ندارد و اکراه دارد که از خود درین مقام نامی بمیان بیاورد درست در چهل سال پیش از این در مجله «علم و هنر» که در برلن انتشار مییافت ( در شماره فروردین ۱۳۰۷ هجری شمسی ) در تحت عنوان «نوروز جمشیدی» مقاله‌ای انتشار داد که با اندکی تغییر و بصورت تلخیص چند سال پیش در یکی از مجله‌های ادبی منطبعه طهران هم بچاپ رسیده است .  
در طی آن مقاله چنین آمده بود :

« ... این سلاطین پیشدادی و کیانی که بعدها پاره‌ای مورخین کم مایه حتی تصویر آنها را هم با جزئیات از تاج و البسه زینت تألیفات خود ساخته‌اند باقوی احتمال یا هیچوقت وجود خارجی تاریخی نداشته‌اند و یا اگر داشته‌اند زمان و وقایع حیات و اعمال و کردار آنها کلاً یا بعضاً بنحو دیگری غیر از آنچه در کتب تاریخ عربی و فارسی مسطور است بوده و بطور قریب یقین اصلاً نه فقط با هم قرابت و خویشی نداشته‌اند بلکه معاصر هم نیز نبوده و از لحاظ زمان و مکان و مسکن و قوم و طایفه نیز ممکن است باهم بکلی متفاوت و دور بوده‌اند » ۲

سپس از شخصی بنام «بیما» که در کتاب «وندیداد» ( قسمتی از پنج قسمت کتاب اوستا ) از او اسم برده شده سخن بمیان آمده است و پس از نقل مطالبی از اوستا بدین نتیجه رسیدیم که بیما همان جم از پادشاهان اساطیری خودمان است که با الحاق «شید» ( بمعنی روشنی،

۱ - « حماسه ملی ایران » ( در بیان خصوصیات «شاهنامه فردوسی» بقلم تنودور نولدکه ترجمه ( دقیق و رسای ) بزرگ تلوی ، نشریه شماره ۴۵ دانشگاه طهران، ۱۳۲۷ در ۱۶۸ صفحه

کتاب محققانه و گرانبهای «حماسه سرائی در ایران» از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری) بقلم اتاد دکتر صفا ( ذبیح‌الله بن علی اسفر سمنانی مازندرانی) رئیس محترم کنونی دانشکده ادبیات ( طهران ) ، نشریه نمره ۸ دانشگاه طهران ، ۱۳۲۵ ش . ( چاپ دوم ، ۶۷۷ صفحه ) جامع ترین کتاب است بزبان فارسی در همین مبحث و موضوع . جناب آقای تقی‌زاده هم در مقالات بسیار محققانه خود در باره فردوسی در مجله «کاو» منطبعه برلن درین باب مطالب جامع و گرانبهای نقل نموده‌اند .

۲ - در باره کیومرث باید کتاب محققانه استاد ایرانشناس دانمارکی کریس تن سن - ( Christensen ) را مطالعه نمود .

بصورت جمشید در آمده است و سرانجام بدینجا رسیده ایم که در کتاب ودای هندیهام بتفصیل از ییما ( بصورت « یما » ) با اول زبرداری سخن رفته است و آنگاه باخبر و عقایدی که در میان اروپائیان راجع باین شخص که در اروپا با اسم « رامنا » معروف است پرداخته و چنین میخوانیم :

« در شش الی هفت هزار سال قبل از این جنگلهای انبوهی سرزمینی را که ما امروز اروپا میخوانیم پوشانیده بود . مردمانی که در این جنگلهای زندگی میکردند سفید پوست بودند و تازه قدم بمرحله تمدن نهاده بودند . با سنگ طبر و چاقو ساخته و علاوه بر آن با تیر و کمان و فلاخن و کمند نیز آشنا شده و دیوار و یاور پربهائی نیز برای خود پیدا کرده بودند که عبارت بود از اسب و سگ . این مردم که بیشتر در قطعات اروپای شمالی و شمال شرقی در بین اقیانوس اطلس امروز و دریا های شمالی مسکن داشتند موسوم شده اند بقوم « اسکیت » ، « و سلت » . سلتها تا دوهزار سال قبل هم در اغلب همان سرزمینها مسکن و مأوی داشتند . این مردم از همان زمانهای قدیم دارای مذهبی بودند و رؤسای مذهبی آنها . . . دروئید نامیده میشدند . . . .

میگویند در میان این دروئیدها جوانی بوده بنام « رامنا » که بتقوی و خردمندی معروف بوده که او را « بینا » و « دوستدار صلح » میخوانده اند ( کارهای بزرگ بسیاری باونسبت داده اند که تفصیل آن در ضمن مقاله نامبرده مذکور است و در اینجا نقل آن لزومی ندارد ) .

عاقبت روزی رسید که همکلی آسمانی که ما میتوانیم آنرا جبرئیل بخوانیم با مشعلی در یک دست و جامی در دست دیگر بر وی ظاهر شده گفت « ای رامنا ، من از تو خوشنوم ، این مشعل را که آتش مقدس خدائی است بگیر و آنرا بمردمان بده و این جام را بگیر که ساغر زندگانی و عشق است و آنرا بزنان بده » . رامنا پرسید ای وجود خجسته ، تو کیستی و از کجا میآئی و جواب شنید که « مرا دوانهوشا » ( روح القدس ) میخوانند « آنگاه آن سروش آسمانی مشرق را نشان داد و گفت « برو و نور مرا در روی زمین بیفشان » .

داستان رامنا مفصل است و در این باختصار کوشیده شد و شاید اگر فرصتی بدست آید روزی آنرا با تفصیل بیشتری تقدیم خدمت بدارم . در اینجا مقصود همینقدر بیان قدیمی بودن این نوع اساطیر و داستانهای است که در « شاهنامه » آثاری از آن بروایت باقی مانده بوده است .

\*\*\*

در ضمن این معروضه که کم کم دارد بدر از امیکشد شاید بیمناسبت نباشد که چند نکته را نیز بعرض عالی برسانم :

اولا در « شاهنامه » پس از آنکه فردوسی از نقل ابیات دقیقی فراغت مییابد و به بیان

کار خود میبردازد و بابر گواهی هر چه تمامتر دقیقی را دلیل خود در این کار می شمارد! آنجا که میفرماید «هم او بود گوینده را راهبر» و میفرماید «همی رنج بردم به بسیار سال» و اضافه مینماید که چون «ندیدم سرافراز بخشنده ای» کتاب را بکسی عرضه و تقدیم نداشتم و تشریح میفرماید که «سخن را نکه داشتم بیست سال» (یا بیست سالی و مثلاً همچنانکه استاد مینوی اشاره فرموده اند هفده هیجده سالی) تا آنکه محمود غزنوی «بیامد نشست از بر تخت داد» آنگاه کتاب را بنام اوموشح ساختم و «سرنامه را نام او گشت تاج» و «سرنامه کردم ثنای و را» . و باز در جای دیگر (در طی ذکر سلطنت انوشیروان) اشاره بهمین مطلب فرموده :

«همی گفتم این نامه را چند گاه      نهان بد ز کیوان و خورشید و ماه»  
 «چو تاج سخن نام محمود گشت      ستایش با فاق موجود گشت»  
 در همین مورد فرموده :

«گذشتم ز توقیع نوشیروان      جهان پیر و اندیشه ما جوان»  
 «مرا طبع نشگفت اگر تیز گشت      نه پیری چنین آتش آمیز گشت»

آیا با این مقدمات نمیتوان احتمال داد که «شاهنامه» در آن موقع هنوز بصورت کامل ساخته و پرداخته نشده بوده است و همانا بسلطنت رسیدن محمود و یاسیت کارهای او محرك و مشوق خاطر حکیم بزرگ طوس گردید که بکار خود ادامه بدهد و «شاهنامه» را پایان رساند. استاد مینوی (در صفحه ۴۷ «کتاب» فردوسی و شعرا و تا اندازه ای جواب این سؤال را داده اند آنجا که میخوانیم «هیچ معلوم نیست کدامین ابیات را در سال ۳۸۴ و کدامین را در ۴۰۰ و کدامین را بعد از آن سال سروده بوده» و باز افزوده اند که «هیچ نسخه شاهنامه ای نداریم که فقط از یک تحریر باشد و مندرجات تحریرهای بعدی در آن داخل نشده باشد» ولی سؤالی که در بالا مطرح شده موضوع را بصورت دیگری در آورده است که بجز انگشت مشکل گشای استاد مینوی فعلاً سرانگشت دیگری شاید نتواند آن گره را برای ما بگشاید . ناتمام

رساله جامع علوم انسانی

۱ - در باره سست بودن ابیات دقیقی (در «شاهنامه» چاپ مؤسسه خاور، طهران، ۱۳۱۱ ش. تعداد این ابیات ۱۱۴۲ میباشد (یک هزار و صد و چهل و دو) سخن بسیار گفته اند و لابد بی اساس نمیتواند باشد ولی اولاً آیا نباید انصاف داد که پاره ای از آن ابیات کاملاً دارای انسجام و استواری است بطوری که اگر کسی (ولو اهل سواد و ادب هم باشد) نداند که از دقیقی است و با وی گویند از فردوسی است با سانی باور و قبول خواهد کرد، و ثانیاً آیا در خود «شاهنامه» که در حدود پنجاه و پنج هزار بیت است نمیتوان پاره ای ابیات سست بدست آورد (هر چند نمیتوان احتمال داد که بدست نساخ مسامحه کار و گستاخ بدین صورت در آمده است) و مگر خود فردوسی در باره «شش بار بیور هزار» بیت شاهنامه فرموده است «که گر باز جویند از او بیت بد همانا که باشد کم از پنجمه» . ۲ - یعنی در سال ۳۸۹ که محمود با استقلال بسلطنت رسید .